

فصلنامه آفاق

سال نهم، شماره ۳۱ و ۳۲، بهار و تابستان ۱۳۹۵

دین، معرفت و انسان؛ مناقشه عقل و ایمان^۱

علامه مرجع سید محمد حسین فضل الله

ترجمه: محمدجمعه امینی

کشف عقل در دین

در سه گانه دین، معرفت و انسان، جدال عقل و ایمان می‌خواهیم روی عقل انگشت بگذاریم. می‌خواهیم وارد دین شویم تا عقل را در آن بیابیم. نمی‌خواهیم دین را عقلانی کنیم؛ زیرا عقلانی سازی هر اندیشه و خطی به این معناست که عقل در آن وجود ندارد.

وقتی می‌خواهیم در وجود خود به دنبال دین بگردیم، وجودی که دین را برای ساختن خود می‌خواهد، ساخته‌ای که در آن خالق به مخلوق توجه دارد و مخلوق به خالق تقرب می‌جوید، در این میان باید عقل را در دین پیدا کنیم؛ زیرا قضیه این است که اگر صاحب اندیشه، خط، شعور و احساسی هستی، باید با تمام باور، فکر و احساس خود عقل را درک کنی. عقلی که تمام هستی تو را در برمی‌گیرد.

^۱ الدین والمعرفه والإنسان ... جدلیه العقل والإیمان، خطاب العقل والروح، العلامة المرجع السید

محمدحسین فضل الله، ج ۳، المركز الإسلامي الثقافي، بیروت، لبنان، ۱۴۳۳ هـ صص ۷-۱۹.

چون اگر عقل در تمام این جزئیات حضور نداشته باشد، به این معناست که تو در مورد آنچه به درون تو راه یافته است، تعمق و تدبر کافی به خرج نداده‌ای.

پیش از ورود به بحث جایگاه عقل در دین، باید عقل را تعریف کنیم. آیا عقل فقط یک معادله ریاضی است که انسان در آن چیزی را به چیزی دیگری اضافه می‌کند؟ یا این که نه، عقل همه عرصه‌های درونی انسان اعم از اندیشه، احساس، آگاهی و عرصه اندیشه را در برمی‌گیرد. اندیشه‌ای که به یک مفهوم در ژرفای وجود تو متکی است تا با حرکت وجودی تو به مفهوم بالاتری دست پیدا کند. چون عقل فطری انسانی که در وجود تو جای دارد و رشد می‌کند، بر اساس اصل "در هر زمینه‌ای که حرکت کردی، باید تأمل کنی" درک همه چیز را برای انسان فراهم می‌سازد. از این رو گفته شده است که عقل بر اساس قواعد فطری بدیهی زمینه حرکت اندیشه را فراهم می‌سازد. قواعدی چون "جمع دو نقیض محال است."، "جمع اضداد محال است."، "در جواز و عدم جواز، حکم موارد مشابه یکی است." پیشینیان و معاصران این اصول را اساس هر عمل عقلانی می‌دانند؛ یعنی اگر انسان بر اساس این اصول که برهان را به وجدان می‌رسانند، حرکت نکند، نمی‌تواند حرکت عقلی داشته باشد. چون اگر برهان به وجدان نرسد، نمی‌تواند قاعده ثابتی پیدا کند.

بنابراین همان‌طور که امام علی (ع) می‌فرماید: «فی التجارب عقل مستأنف»^۱ حرکت عقل بر مبنای تجارب انسانی است. چون تجربه پیگیر همه جزئیات جامعه و هستی است تا اسرار آن را کشف نموده، برخی از آن‌ها را به یکدیگر بیفزاید و با استفاده از تجربیات جزئی، یک قاعده کلی استخراج نماید. البته عقل تجربه از عقل نظری بی‌نیاز نیست. چون می‌دانیم که تجارب ما همه تجارب زندگی را در برنمی‌گیرد. از این رو وقتی وارد میدان تجربه می‌شویم، اگر هزار مرتبه هم تجربه کرده باشیم، باز هم نمی‌توانیم برای میلیون‌های مرتبه دیگری که تجربه نکرده‌ایم، قاعده کلی صادر کنیم. در اینجا است که عقل نظری به کار می‌آید. عقل



نظری به عقل تجربی می‌گوید: "در جواز و عدم جواز، حکم موارد مشابه یکی است." اگر میلیون‌ها مورد نیز مانده باشند، از نظر شکل، ماهیت و عناصر مانند مواردی است که تجربه کرده‌ایم. معنای این سخن این است که قاعده یکی است. وگرنه اگر این قاعده تأملی نظری فطری نبود، نمی‌توانستیم از تجربه قاعده کلی استخراج کنیم. البته با توجه به محدودیت‌هایی که حس و ماهیت انسان دارد، باید پذیرفت که تجربه نیز محدودیت‌های خاص خود را دارد. از این رو عقل تجربی نمی‌تواند از عقل نظری بی‌نیاز باشد.

از آثار، می‌توان به عقل باور یافت

نکته دومی که باید بدان اشاره داشت این است که وقتی می‌خواهیم اندیشه‌ای را برگزینیم یا به حقیقتی باور یابیم، باید از خودمان بپرسیم که آیا ایمان به یک حقیقت ایجاب می‌کند که به صورت مستقیم آن را احساس کنیم؟ یا این که می‌توانیم با برآورد حس مستقیم خود از چیزهایی که ورای حس مستقیم قرار دارند، به این حقیقت ایمان بیاوریم. شاید گفته شود: حقیقت باید تابع حس باشد. ولی ما می‌دانیم بسیاری از حقایقی که نشان‌دهنده حرکت عقلی و وجودی ما هستند، محسوس نیستند. همه ما از عقل سخن می‌گوییم، ولی هیچ کس به روش مادی عقل را حس نکرده است. ما از راه آثار، به وجود عقل پی می‌بریم؛ بنابراین ما از حس مستقیم، مفاهیم غیرمستقیم را درک می‌کنیم. این حرکت تجربی می‌تواند اساس درک اشیای نامحسوس اعم از اشیاء معنوی باشند یا غیر معنوی غیب آلود باشد.

دین بالاتر از عقل نیست

بنابراین ما با استفاده از معادلات ساده عقلی، می‌توانیم به دینی که در ژرفای خود ایمان به خداوند و غیب را دارد، برسیم. می‌توانیم بپرسیم: آیا غیب ممکن است؟ آیا خداوند ممکن است؟ آیا خداوند ضرورت دارد؟ در حالی که خداوند را نمی‌بینیم و با حواس خود درک نمی‌کنیم. ولی وقتی هستی را بررسی می‌کنیم که



هم پدیده‌های متحرک در آن وجود دارد و هم پدیده‌های جامد، نظام دقیقی را در آن مشاهده می‌کنیم. این نظام دقیق دانشمندان و کاشفان را وامی‌دارد وقتی که با پدیده‌ای در زمین یا آسمان روبرو می‌شوند، این فکر به سراغشان بیاید که در این پدیده باید رازی وجود داشته باشد. باید نظمی وجود داشته باشد. باید چیزی وجود داشته باشد تا این پدیده را از درون عقلانی کند. به گونه‌ای که پدیده طبق قانون دقیقی حرکت کند و با پدیده‌های دیگر هماهنگ باشد.

این مطلب از کجا آمده است؟ ضرورتی ندارد که دانشمندان و کاشفان ایمان داشته باشند، ولی این درک از هستی که می‌توان نام هستی عقلانی شده بر آن نهاد، خاستگاه عقلی دارد. مسئله وحی نیز همین است. وحی عقل را به انسان الهام می‌کند تا به حرکت وجودی پیرامونی انسان نظم ببخشد.

طبیعی است که وقتی همه اسرار موجود در انسان، حیوان و گیاه را مورد بررسی و واکاوی قرار دهیم، درمی‌یابیم در همه این‌ها چیزی وجود دارد که بر عقلی گسترده، حکیم و توانا دلالت می‌نماید. همان عقلی که به هستی، قانون و وجود می‌بخشد؛ بنابراین دین، فراتر از عقل نیست؛ اما اگر به دین گفتیم: چیزی وجود دارد که تبلور عقل، حکمت یا قدرت مطلق است، سیمای این عقل، حکمت یا مطلق در حرکت این هستی محدود هویداست.

خدا را در انسان می‌بینیم، خدا را در حیوان می‌بینیم، خدا را در گیاه می‌بینیم و خدا را در هستی می‌بینیم؛ ولی دیدن خداوند با نظمی است که در پدیده‌های هستی مشاهده می‌کنیم؛ اما این که ذات خداوند چگونه است؟ ماهیت خداوند چگونه است، از امور غیبی به شمار می‌رود. این که انسان نمی‌تواند به کنه ذات الهی پی ببرد، اما این بدان معنا نیست که او را انکار نماید. کدام یک از ما می‌توانیم کنه عقل را درک کنیم؟ کدام یک از ما می‌توانیم کنه جاذبه زمین را درک کنیم؟ کدام یک از ما می‌توانیم کنه روح را درک کنیم؟ کنه هر چیزی قابل حس



کردن نیست. انسان فقط می‌تواند به وجود چیزی پی ببرد، اما ابزاری برای احاطه یافتن به آن ندارد.

از این رو معتقدیم که دین، ایمان به دین، ایمان به خداوند و ایمان به غیب، نمی‌تواند غیرعقلانی باشد. بلکه باید ریشه عقلانی داشته باشد. ولی همین عقل در کشف ذات خداوند درمی‌ماند و نمی‌تواند برای کشف ماهیت خداوندی قدم از قدم بردارد. از این رو حتی اگر از کشف ماهیت خداوند نیز باز بماند، اما وجود خداوند را نفی نمی‌نماید؛ بنابراین در امور غیبی میان دین و عقل تعارضی وجود ندارد؛ چون عقل امور غیبی را اثبات می‌کند و دین نیز از خلال وحی و نبوت‌ها به تبیین جزئیات امور غیبی می‌پردازد. حتی در مسائل اعتقادی اسلامی، نظر ما این است که انسان جایز نیست در اعتقادات تقلید کند. بلکه عقاید او باید ریشه در تفکر داشته باشد. انسان باید نبوت پیامبر را با عقل، تلاش‌های فردی یا گفتگو با دیگران درک کند.

از این رو می‌بینیم قرآن کریم به کسانی که ایمان نمی‌آوردند، می‌گفت: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ بگو: دلایل خود را ارائه کنید. اگر از راست‌گویان هستید. (بقره: ۱۱۱) میان ما و شما برهان حاکم است. با کسانی که ایمان نمی‌آوردند و ندانسته سخن می‌گفتند، نیز می‌فرمود: «هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ حَاجَجْتُمْ فِيمَا لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ فَلِمَ تُحَاجُّونَ فِيمَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»؛ هان، شما همانان هستید که درباره آنچه نسبت به آن دانشی داشتید محاجه کردید. پس چرا در مورد چیزی که بدان دانشی ندارید محاجه می‌کنید؟ با آنکه خدا می‌داند و شما نمی‌دانید. (آل عمران: ۶۶) قرآن از مشرکان به کسانی که نمی‌دانند، یاد می‌نماید.

دین با عقل تعارض ندارد

کافر شدن بعضی‌ها به خاطر افکار مخالف نیست، بلکه به دلیل عدم علم است. اینان اگر دانش می‌داشتند، کافر نمی‌شدند. خداوند متعال بر جدال در مسائل تأکید کرده است. همان چیزی که ما از آن به گفتگو در مسائل اختلافی اعتقادی تعبیر

می‌کنیم؛ اما اراده الهی این است که این جدال، به روش‌های بهتر صورت بگیرد. شاید هیچ یک از دستاوردهای بشری در عرصه گفتگو، به پای روش گفتگوی اسلام و قرآن نرسد. وقتی در بالاترین درجات گفتگو قرار داریم، می‌گوییم: «نظر من درست است و احتمال خطا در آن می‌رود و نظر دیگری خطاست و احتمال درستی در آن می‌رود.» یعنی باید به طرف مقابل هم فرصت داد، شاید نظر او درست باشد و این امکان را در نظر بگیر که شاید خودت نادرست باشی. شاید انسانی وجود داشته باشد که بگوید: نظر من به میزان ۷۰ درصد درست است و ۳۰ درصد احتمال خطا در آن می‌رود؛ اما روش قرآن این است که می‌فرماید: «وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلِيَّ هُدًى أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» و در واقع یا ما و یا شما بر پایه هدایت یا در گمراهی آشکاری هستیم. (سبأ: ۲۴)

در این آیه پیامبر خدا با مشرکان و کافران سخن می‌گوید. با این که در اعتقاد خود راست و استوار بود، اما در این گفتگو، از همه وابستگی‌های خود دست برمی‌دارد. با این روش به دیگران می‌گوید: به سوی من بیایید. شاید من هدایت باشم و شما بر گمراهی و شاید هم شما بر هدایت باشید و من بر گمراهی. حقیقت در میان ما گم شده است. پس بیایید با هم به دنبال حقیقت بگردیم. گفتگو از جنبه فردی و شخصی خارج شده و معنا پیدا می‌نماید. این گفتگو، تلاش مشترک برای رسیدن به حقیقت است. از این آیه چنین برداشت می‌شود که اعتقاد نباید تقلیدی و موروثی باشد.

قرآن درباره اعتقادات موروثی چنین می‌فرماید: «إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ آثَارِهِم مُّقْتَدُونَ»؛ ما پدران خود را بر آیینی [و راهی] یافته‌ایم و ما از پی ایشان رهسپاریم. (زخرف: ۲۳) و می‌فرماید: «حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا أَوْ لَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ»؛ آنچه پدران خود را بر آن یافته‌ایم ما را بس است. آیا هر چند پدرانشان چیزی نمی‌دانسته و هدایت نیافته بودند؟ (مائده: ۱۰۴).



مسئله این است که تاریخ نباید عقیده انسان را تعیین کند. عاطفی باش و خاطرات خوشی از نیاکان خود داشته باش؛ اما این نکته را به یاد داشته باش که اعتقادات آنان ریشه در فرهنگ خودشان داشت؛ اما انسان در قبال اعتقادات خود مسئول است؛ اما اندیشه و دین تاجر بردار نیست. این گونه نیست که انسان در قبال تاریخی که او را به پیشینیان می‌چسباند، تعصب بورزد. از این رو وقتی با یهودیان و مسیحیان اهل کتاب وارد گفتگو می‌شویم، خداوند به مسلمانان دستور می‌دهد که به بهترین روش با آنان وارد گفتگو شوند. می‌فرماید: «وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ» زیرا ظالم اهل گفتگو نیست و می‌خواهد خودش را بر انسان تحمیل کند. «وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنزِلَ إِلَيْنَا وَأُنزِلَ إِلَيْكُمْ وَإِنَّا وَ إِيَّكُمْ وَاحِدٌ وَ نَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ» (عنکبوت: ۴۶).

بنابراین دین در درون خود، دارای عقل است؛ اما در رابطه با جزئیات دین، باید به نکته‌ای توجه نموده در آن تأمل کنیم. وقتی با روش عقلی خود دریافتیم که دین وحی الهی است، وظیفه ما این است که آنچه را خداوند نازل کرده است، بفهمیم و تا جایی که معنای رب و خالق را با عقل خود درک کردیم، نباید ما انزل الله را نفی نماییم. از این رو اعتقاد ما این است که مشکل ما وحی دین از سوی خداوند نیست؛ زیرا خداوند دین را به نفع انسان فرستاده است.

ولی قضیه این است که انسان همچنان که در گذشته اتفاق افتاده است و در آینده نیز ممکن است روی دهد، از دین در راستای آزمندی‌ها، شهوات و برتری جویی‌های خود استفاده کند. ما می‌دانیم که دین برای خدمت کردن به انسان آمده است، نص قرآن کریم نیز همین را مورد تأکید قرار می‌دهد و می‌فرماید که همه ادیان، برای برپایی عدالت آمده‌اند: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَ الْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حدید: ۲۵) معنای آیه این است که دین با همه کتاب‌ها، پیامبران، رسالت‌ها و معیارهای خود، برای این آمده است که انسان در سایه عدالت زندگی کند. برای این آمده است که مردم داد را به پا دارند. از این رو همه

ستمگران و مستکبران، حتی اگر نماز بخوانند، روزه بگیرند، حج کنند و زکات بدهند، باز هم بهره‌ای از دین ندارند.

بنابراین دین نه تنها هیچ منافاتی با عقل ندارد؛ بلکه بر آن تأکید می‌ورزد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى الْعِبَادِ النَّبِيُّ وَالْحُجَّةُ فِيمَا بَيْنَ الْعِبَادِ وَ بَيْنَ اللَّهِ الْعَقْلُ»؛ حجّت خدا بر بندگان، پیامبر است و حجّت بین بندگان و بین خدا عقل است.^۲

در متون اسلامی از پیامبر خدا (ص) روایت شده است: «لَمَّا خَلَقَ اللَّهُ الْعَقْلَ قَالَ لَهُ أَقْبِلْ فَأَقْبَلَ ثُمَّ قَالَ لَهُ ادْبِرْ فَادْبَرَ فَقَالَ وَ عَزَّيْ وَ جَلَالِي مَا خَلَقْتُ خَلْقًا أَحْسَنَ مِنْكَ إِلَّا كَأَمْرٍ وَ إِلَّا كَأَمْرِي وَ إِلَّا كَأَثِيمٍ وَ إِلَّا كَأُعَاقِبٍ»؛ وقتی خداوند عقل را آفرید به او گفت: بیا. عقل آمد. سپس به عقل گفت: برو. عقل رفت. سپس خداوند فرمود: به عزت و جلالم سوگند! آفریده‌ای بهتر از تو نیافریدم. فقط به تو دستور می‌دهم و فقط تو را نهی می‌کنم و فقط به تو پاداش می‌دهم و فقط تو را مجازات می‌کنم.^۳

در روایات نیز آمده است که خداوند به انسان به خاطر طاعات و عباداتش، به اندازه عقلش پاداش می‌دهد و به خاطر معصیت‌هایی که مرتکب شده است، به اندازه عقلش مجازات می‌کند.

عقلانی سازی معرفت

معرفت دومین عنصر از این سه گانه است. معرفت باید معرفت عقل باشد و لازم است که معرفت عقلانی شود؛ زیرا معرفت مسئله زندگی است، مسئله نظام هستی است و مسئله متحول شدن شرایط زندگی و نیازهای انسان است. از این رو لازم است که از جایگاه عقل تأملی و عقل تجربی به معرفت بپردازیم. عقل تأملی در عالم ممکن و محال و خطوط کلی قاعده عقلی، همه چیز را مورد بررسی قرار می‌دهد و عقل تجربی، زندگی، هستی و پدیده‌ها را مورد بررسی قرار می‌دهد تا مفهوم نظام هستی، واقعیت و همه آن چیزهایی را که به سود و زیان انسان هستند کشف کنند.



رویارویی با خرافات

وقتی می‌خواهیم عقل را به پویش در دنیای معرفت و اداریم باید علیه خرافات و همه آن چیزهایی که در گذشته مرده‌اند بشوریم. مسئله این است که نباید هیچ غیر مقدسی را مقدس بدانیم. فرقی نمی‌کند گذشته اندیشمندان باشد یا علما و سیاسیون. در گذشته ممکن است خطاهایی روی داده باشد، باید این خطاها را بر طرف کنیم. البته زمان نیز این کار را می‌کند. شاید در گذشته درستی‌ها نیز وجود داشته باشد، اما این امر درست نیز در چارچوب زمان صورت گرفته است و با گذشت زمان، با طی شدن شرایط زمانی، این امر درست نیز می‌میرد. البته درستی‌ها نیز وجود دارند که زمان بردار نیستند. این‌ها دارای حقیقت هستند؛ مانند ارزش‌های انسانی، معنوی و اخلاقی. البته روش‌ها و ابزارهای آن جای بررسی دارد. بقای این موارد درست نیز نیازمند بررسی است. باید آن‌ها را از تمام تعلقاتی که باعث دور شدن از راه راست می‌شوند، پالایش کنیم.

باید به علم و دانش ایمان داشته باشیم؛ اما علم باور به معنای تبدیل کردن علم و دانش به بت نیست. علم در دو خط حرکت می‌کند: خط نظریات علمی و خط حقایق علمی. اگر حقایق علمی مانند مفاهیم ریاضی $1+1=2$ باشند، باید آن‌ها را بپذیریم و چشم بسته همراهشان شویم. ولی نظریات علمی مبتنی بر تأمل و استقراء ناقص و نظایر آن، مانند بسیاری از نظریه‌هایی که در زمان خود حقیقت پنداشته می‌شدند، اما با گذشت زمان و افزایش پیشرفت‌های علمی، معلوم شد که چیزی نبوده‌اند. چون برای همه معلوم شد که بسیاری از عناصر تشکیل دهنده این حقیقت، اصلاً حقیقت نداشته‌اند. در اینجا وظیفه ما این است که در برابر چیزهایی که بطلان آن‌ها به اثبات رسیده است، پافشاری نکنیم.

از این رو وقتی به علم نگاه می‌کنیم، نباید در برابر چیزهایی که به ما عرضه شده‌اند، دچار حیرت و شگفت‌زدگی شویم. انسان، به ویژه انسان جهان‌سومی، با نظریات علمی کنسرو شده‌ای روبرو می‌شود که هیچ مشارکتی در تولید آن

ندارد. در کنار این بسته‌های علمی، او با عناوین مهم دیگری روبرو می‌شود که چون از غرب آمده‌اند، می‌پذیرد. وقتی با دانش سر و کار داریم، نباید انتظار زیادی از آن داشته باشیم. چون اگر علم مبتنی بر نظریه باشد، این نظریه را باید در آزمون‌ها و تأملات تازه‌ای بیازماییم. شاید در برابر تجارب جدید و حقایق علمی دیگر تاب نیاورد.

در اینجا باید به یک مسئله اخلاقی نیز اشاره کنیم و آن این است که علم اساس سازندگی زندگی است و نه ویرانی آن؛ اما انسان به عنوان موجود زنده‌ای که بنا به اراده الهی باید گل سرسبد خلقت باشد «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»؛ من در زمین جانشینی خواهم گماشت.» (بقره: ۳۰) خلیفه به معنای مفهوم دینی و قانونی آن نیست. به این معناست که خداوند او را در روی زمین جانشین خود قرار داده است که تجربه کند و خردورزی، بالندگی و پویایی خود را به اثبات برساند.

خداوند در ابتدا به فرشتگان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً» سپس از کارهایی که انسان انجام می‌دهد با آن‌ها سخن گفت: «قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ [فرشتگان] گفتند: آیا در آن کسی را می‌گماری که در آن فساد انگیزد و خون‌ها بریزد؟ و حال آنکه ما با ستایش تو، [تو را] تنزیه می‌کنیم و به تقدیس تو می‌پردازیم. فرمود: من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.»

سپس به ارزش واقعی انسان اشاره داشت و آن قدرت فراگیری علم است؛ زیرا از میان همه موجودات انسان تنها موجودی است که با استفاده از عقل، دیده‌ها، شنیده‌ها و لمس کرده‌های خود می‌تواند دانش تولید کند. «وَ عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَقْبُلُوا بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ»؛ و [خدا] همه [معانی] نام‌ها را به آدم آموخت سپس آن‌ها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: «اگر راست می‌گویید، از اسامی این‌ها به من خبر دهید. (بقره: ۳۱).



خداوند برای این انسان را گل سرسبد هستی قرار داد که تجربه کند. برای این که خودش انتخاب کند و از میان ایمان، کفر، خوبی و بدی دست به گزینش بزند. از این رو خداوند به انسان فرمود که باید مسئولیت انتخاب‌های خود را نیز باید به عهده بگیرد: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا»؛ ما راه را بدو نمودیم یا سپاسگزار خواهد بود و یا ناسپاسگزار. (انسان:۳)، «و هَدَيْنَاهُ النَّجْدَيْنِ»؛ و هر دو راه [خیر و شر] را بدو نمودیم. (بلد:۱۰)، «و قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»؛ و بگو: «حق از پروردگارتان [رسیده] است. پس هر که بخواهد بگردد و هر که بخواهد انکار کند. (کهف:۲۹) ولی خود باید مسئولیت کفر یا ایمان خود را به عهده بگیرد. «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»؛ پس هر که هم‌وزن ذره‌ای نیکی کند [نتیجه] آن را خواهد دید و هر که هم‌وزن ذره‌ای بدی کند [نتیجه] آن را خواهد دید. (زلزال:۷-۸).

از این رو انسان را آزاد قرار داد. ولی آزادی او در راستای مسئولیت‌پذیری است. این آزادی، سر در آخور بی‌نظمی و نابسامانی ندارد. بزرگی انسان به عقل اوست، بزرگی انسان به عمل اوست، بزرگی انسان به مسئولیت‌پذیری او در عرصه زندگی است و پیش از همه چیز بزرگی انسان به نزدیکی او به خداوند متعال است. چون هر قدر که به خداوند نزدیک‌تر شود، هر قدر که به مطلق نزدیک‌تر شود، هر قدر که این مرزها را بیشتر ویران کند، بزرگی بیشتری می‌یابد.

در حدیث شریفی آمده است: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»؛ خود را به اخلاق الهی بیارایید.^۴ خداوند از شما دور نیست و خشوع و خضوع تنها رابطه میان شما و خداوند نیست. بلکه باید از خداوند بیاموزید. او رحمان و رحیم است. مهربانی را از او بیاموزید. او قوی و عزیز است. قدرتمندی و عزت را از خداوند یاد بگیرید. او عالم به علم مطلق است. تولید علم و عالم بودن را از خداوند بیاموزید. به این ترتیب انسان به خداوند نزدیک می‌شود تا به انسانیت و روح خود نزدیک‌تر شود.

بسیاری از کسانی که به تضاد علم و دین دامن زده‌اند، به بعد خاصی نظر داشته‌اند. حتی نصوصی که در این زمینه وجود دارد، به برخی از جنبه‌های تشریحی نظر دارند؛ اما در درون خود می‌توانند از انعطاف فکری بسیاری در درون خود برخوردار باشند؛ اما مسئولیت دینی انسان، کشف رازهای زندگی و حیات آفرینی است: «وَقُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْمًا»؛ و بگو: پروردگارا، بر دانشم بیفزای (طه: ۱۱۴)، «قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُو الْأَلْبَابِ»؛ بگو: آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسان‌اند؟ تنها خردمندان‌اند که پندپذیرند. (زمر: ۹)

امام علی (ع) نیز در سخن جاودانه خود می‌فرماید: «قیمة کل امریء ما یحسنه»؛ ارزش هر کس به اندازه چیزی است که آن را نیک می‌داند. به من سطح علمی‌ات را بگو تا بگویم چقدر ارزش داری؛ زیرا ارزش و عظمت انسان به میزان آگاهی او از خود، خداوند، زندگی و توجه به دیگران بستگی دارد.

ارزش انسان به گفتگوی او با دیگران بستگی دارد. پیش از این نیز اشاره داشتیم که در گفتگو امر مقدسی وجود ندارد. در همه چیز می‌شود گفتگو کرد. چون حقیقت زاده گفتگوست. در این که با چه کسی گفتگو می‌کنی نیز تقدسی وجود ندارد. چون خداوند با ابلیس گفتگو کرد. در این که با چه کسی گفتگو می‌کنی نیز تقدسی وجود ندارد. چون خداوند در موضوعات شرک، توحید، ایمان و کفر با مشرکان و منافقان گفتگو کرد. مردمی که از گفتگو روی‌گردان باشند، متحجر هستند. فردی که از گفتگو گریزان است، اعتماد به نفس ندارد و به فکر خود اطمینان ندارد. بیایید به انسان‌های دیگر نیز توجه کنیم تا از عقب‌ماندگی و تحجر فکری نجات پیدا کنیم. این تحجر و عقب‌ماندگی باعث شده است که دل‌های، عواطف و احساساتمان سنگ شود.

انسان باید با انسان دیگر حرکت کند. همه باید در عقل و قلب خویش، انسانیت خود را بسیج کنند. باید به عقل جرعه‌ای از عاطفه بنوشانیم تا قدری نرم و لطیف



شود و به عاطفه نیز جرعه‌ای از عقل بنوشانیم تا توازن پیدا کند. ما به جدال میان عقل و عاطفه نیاز داریم. نباید بگذاریم که با عاطفه گرایی جامعه‌مان ویران شود و نیز نگذاریم که عقل ما خشک و سنگی شود. در این صورت احساسی انسانی خواهیم داشت. در عرصه‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی، عقل و عاطفه باید متوازن باشند؛ زیرا مشکل ما این است که نود درصد عاطفی و ده درصد عقلانی هستیم. این وضعیت در بسیاری از رفتارهای سیاسی و اجتماعی و حتی دینی ما دیده می‌شود.

عاطفیون و من اخلاقنا أننا نضری إذا ثار القبیل
فی مجال لیس ندری مالذی یلمح الراكب فیه و النزیل
و إذا حدثتنا عن دربنا إن مسرانا علی الدرب یطول
همهم الجمع و قلنا حسبنا أننا فی ذروة الجوزا نصول

همه ما می‌دانیم که حتی نمی‌توانیم از قله‌های سیاسی، اجتماعی و دینی بالا برویم.

باید انسانیت خود را در خط مسئولیت پیش ببریم. باید در قبال مسائل حال و آینده احساس مسئولیت کنیم. ما میهن زیبایی داریم و می‌توانیم در عرصه‌های سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و دینی نیز آن را زیبا کنیم. ولی خداوند بکشد زشتی‌ها و پلشتی‌هایی را که به خاطر بازی‌های سیاسی و قبیله‌ای در درون ما وجود دارند. با این همه عقب‌ماندگی و نادانی آیا می‌توانیم به سفیدی برف‌های کوه‌های خود نگاه کنیم؟ آیا می‌توانیم زلالی چشمه‌سارها و رودهای خود را ببینیم؟ آیا می‌توانیم سرسبزی دشت‌های خود را ببینیم؟ در خشکی و کوه و بیابان ما این همه زیبایی وجود دارد. ولی ما یک چیز را از دست داده‌ایم و آن زیبایی انسان است؛ بنابراین زیبا باش تا همه چیز را زیبا ببینی.



پی‌نوشت‌ها:

۱. کلینی، *الکافی*، ج ۸، ص ۲۲.
۲. کلینی، *الکافی*، ج ۱، کتاب العقل و الجهل، ح ۲۲، ص ۱۷.
۳. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۱، ص ۹۷.
۴. مجلسی، *بحار الانوار*، ج ۵۸، ص ۱۲۹.
۵. *نهج البلاغه*، کلمات قصار، شماره ۸۱.